

## فرقه‌ی اسماعیلیه‌ی خالصه و نقش اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در آن

مهدی انصاری<sup>۱</sup>

### چکیده

پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) پیروان آن حضرت بنابر نقل منابع به شش گروه تقسیم شدند. در میان این شش فرقه، دو گروه به نام اسماعیلیه شناخته می‌شوند. گروهی که مرگ اسماعیل پسر بزرگ امام صادق (ع) را نپذیرفتند و به غیبت و مهدویت او قائل شدند و به اسماعیلیه‌ی خالصه یا اسماعیلیه‌ی خاص یا اسماعیلیان واقفه (به علت توقف در امامت اسماعیل) مشهور شدند؛ و دسته‌ی دیگری که مرگ اسماعیل را پذیرفتند و به امامت محمد بن اسماعیل معتقد شدند. با توجه به نقشی که بعدها اسماعیلیان در تاریخ اسلام و تشیع ایفا کردند، اهمیت دارد که به تقسیمات درون جماعت اسماعیلی از آغاز آن توجه خاص صورت گیرد. لذا در این مقاله علاوه بر بررسی جریان به وجود آورنده‌ی اسماعیلیه‌ی خاص، نقش و جایگاه اسماعیل بن جعفر نیز در این گروه از اسماعیلیان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

**واژگان کلیدی:** شیعه، اسماعیلیه، اسماعیلیه‌ی خالصه، اسماعیل بن جعفر صادق

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه تاریخ، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: تابستان ۱۳۹۱، تاریخ پذیرش: پاییز ۱۳۹۱

## مقدمه

با روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ ه.ق، بین علویان و عباسیان درگیری شدیدی به وجود آمد. عباسیان از ادعاهای علویان برای جانشینی علی (ع) به عنوان خلیفه‌ی برحق آگاه بودند. در نتیجه، فشار عباسیان بر علویان به مراتب شدیدتر از امویان گردید. از دیدگاه علویان تصدی خلافت توسط عباسیان به معنای غصب دوباره‌ی حقوق سیاسی امامان بود. بنابراین عباسیان فعالیت‌های امام صادق (ع) و پیروانش را تحت نظر گرفتند و نسبت به کوچک‌ترین فعالیت ایشان حساس بودند. از این رو، امام صادق (ع) سیاست تقیه را نسبت به عباسیان در پیش گرفت. امام صادق (ع) بر این نکته پافشاری می‌کرد که امام برحق لازم نیست بدون مقدمه و نبود شرایط لازم قیام کند. او باید رهبری معنوی خود را داشته باشد، تا در جامعه شرایط لازم برای احقاق حقوق سیاسی امام فراهم آید. اما سیاست تقیه‌ی امام صادق (ع) عده‌ای از پیروانش را راضی نکرد و ناراضیان باعث انشقاق‌های بسیاری در امامیه شدند. تحریک کنندگان اصلی، جریان‌های سیاسی غلات بودند و دردسرهای فراوانی برای امام صادق (ع) به وجود آوردند. همچنین، تفکرات غلات در باب ماهیت الهی با تشبیه و حلول همراه بود.

از مشهورترین غالیان زمان امام صادق که فرقه‌هایی به نام آنان به وجود آمد و تأثیرات مهمی بر اندیشه‌ی اسماعیلیان گذاشت، می‌توان از بیان بن سمعان، ابومنصور عجلی، مغیره بن سعید و ابوالخطاب ابی زینب اسدی یاد کرد. پیروان بیان بن سمعان بعدها به بیانیه معروف شدند. این فرقه از دل کیسانیه ظهور کرد و پیروان آن قائل بودند که ابوهاشم فرزند محمد بن حنفیه، به امامت بیان بن سمعان تصریح کرده است و او پس از ابوهاشم امام است. وی در اواخر عمرش ادعای نبوت کرد (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

در همین ایام فردی به نام ابومنصور عجلی در کوفه ظاهر شد و به ترویج افکار غالیانه‌ی خود پرداخت. او خود را به امام باقر (ع) منسوب ساخت؛ اما مورد طعن و لعن امام قرار گرفت (لالانی، ۱۳۸۱: ۶۹). ابومنصور بعد از شهادت امام باقر (ع) در سال ۱۱۴ ه.ق ادعا کرد که امامت به وی منتقل شده و امام باقر (ع) امر خود را به وی تفویض کرده است. وی معتقد بود که خداوند او را برای تأویل مبعوث کرده است. بنابر دیدگاه وی، واجبات و محرمات، شناخت امام و دشمنان اوست و اساس دین همان معرفت امام وقت است (نوبختی، ۱۳۸۱: ۳۹). در نگاه عده‌ای از پیروان ابومنصور، وی امام صامت بود و از او نقل می‌کردند که «من امام مستودع هستم و بر من روا نیست که به کسی وصایت کنم». اینان قائل بودند که امام ناطق همان مهدی قائم است که پس از وی خواهد آمد (خمینی، ۱۳۸۹: ۱۳۶۴ - ۲/۱۳۶۶).

از نکات شایان توجه در دیدگاه‌های ابومنصور که ربط وثیقی با اسماعیلیه دارد، یکی اباحی‌گری وی و دیگر تأکید مبالغه‌آمیز او در معرفت امام و ترک واجبات و نیز مسئله‌ی تأویل بود، که در پیروان اسماعیلیه نیز پررنگ است. موضوع دیگر در اندیشه‌های این گروه، امام صامت، ناطق و مستودع است که عیناً در منابع و کتاب‌های معتبر اسماعیلیه از آن بسیار استفاده می‌شود.

فرد دیگری که تأثیر عمیقی در اسماعیلیان و افکار آنان داشته، تا آنجا که بیشتر مورخان ریشه‌ی فکری و تاریخی اسماعیلیه را به گروه او نسبت می‌دهند و در منابع اولیه‌ی اسماعیلیه نیز از وی یاد شده است، ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلص اجدع اسدی است. وی که با کنیه‌های ابا اسماعیل (نوشته‌اند که چون ابوالخطاب مربی اسماعیل بوده است، به این کنیه شهرت پیدا کرده است) (آریا، ۱۳۸۲: ۱۰۴). و ابا ظبیان نیز شناخته شده است، از موالی بنی اسد بوده و با لقب «برآد اجدع» نیز مورد اشاره قرار گرفته است (بغدادی، ۱۳۸۵: ۳۹۳).

وی که اصالتاً کوفی بوده، به نقل کلینی در کافی، پیش از گرایش به غلو، از یاران مهم امام صادق(ع) به‌شمار می‌رفته است. او پرسش‌های شیعیان کوفه را نزد امام می‌برد و پاسخ امام را برای ایشان می‌آورد (کلینی، ۱۴۰۱: ۵/۱۵۰)؛ اما چون نزد اصحاب منزلتی یافت، حدود سال ۱۳۰ یا ۱۳۵ هجری قمری از عقاید امامیه منحرف شد و احتمالاً عقاید غلوآمیز خود را به عنوان فلسفه‌ی حرکت‌های انقلابی خویش در کوفه مطرح ساخته است. نوبختی درباره‌ی عقاید او چنین آورده است: «ابوالخطاب نخست دعوی می‌کرد که ابوعبدالله جعفر بن محمد وی را سرپرست یاران خود کرده و جانشین خویش ساخته است و نیز نام بزرگ خداوند را که اسم اعظم باشد به وی آموخته است. سپس از این پایه فراتر رفت و دعوی پیغمبری از جانب خدا کرد، و سرانجام کارش بدانجا رسید که گفت خود از فرشتگان است و از جانب خداوند بر مردم جهان فرستاده شده و رهبر و حجت ایشان باشد» (نوبختی، همان: ۴۲).

در نهایت، این تعلیمات که با نوعی باطنی‌گری و اندیشه‌ی حلول و تجسم خداوند در افراد بشر آمیخته بود، در بسیاری از شیعیان که نمی‌توانستند بین منزلت روحانی امامان خویش و مقام الوهیت تمیز قائل شوند، اثر کرد. امام صادق(ع) به زودی از افکار شرک‌آمیز ابوالخطاب تبری جست و زبان به طرد و لعن وی گشود و اصحاب خویش را از معاشرت با او و پیروانش به شدت بر حذر داشت و او را بزرگ‌ترین دشمن خویش خواند (کشی، ۱۳۴۸: ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۷). با این حال، افکار ابوالخطاب که در میان بخش‌هایی از جامعه‌ی نه‌چندان آگاه شیعی

پیشینه‌ی تاریخی داشت، نه تنها ریشه‌کن نشد، بلکه به‌عنوان مذهبی شاخص در میان این گروه از شیعیان استقرار یافت (آقانوری، ۱۳۸۶: ۳۰۱-۳۰۴).

برخی از مورخان عرب نقش بنی‌عباس را در تقسیم صفوف شیعیان به دو گروه، یکی میانه‌رو به رهبری امام صادق(ع)، و دیگری تندرو به رهبری شخصیت‌های غالی نظیر ابوالخطاب، مؤثر دانسته‌اند و معتقدند که جماعت‌های اخیر همان‌هایی هستند که قائل به امامت اسماعیل شدند (زکار، ۱۹۸۹: ۵۵). به هر تقدیر، ابوالخطاب و پیروانش پس از آن که از سوی امام صادق(ع) طرد شدند، راهی جز توسل به شخصیتی دیگر از اهل بیت پیامبر(ص) که مورد قبول شیعه باشد، نداشتند؛ بنابراین، به سراغ اسماعیل پسر بزرگ امام صادق(ع) رفتند که هم مورد احترام پدر بود و هم شخصیتی والا نزد شیعیان به‌شمار می‌رفت. با این که اکثر ملل و نحل‌نگاران سنی ذکری از رابطه‌ی مستقیم بین خطابه و اسماعیلیه نکرده‌اند، ولی گزارش‌های آنان درباره‌ی آیین خطابه به گزارش‌های نوبختی از آیین اسماعیلیه شبیه است. از این‌رو، بغدادی (بغدادی، ۱۳۸۵: ۲۳۶) و اشعری (اشعری، ۱۹۵۰: ۱/۱۰) ویژگی‌های صامت و ناطق آیین اسماعیلی را به خطابه منتسب کرده‌اند. ابن حزم نیز روش تأویل اسماعیلیان را به خطابه نسبت داده است (ابن حزم، ۱۹۹۹: ۲/۱۱۲). اگرچه همان‌گونه که اشاره شد، بعضی از اصطلاحات و روش‌ها و تعالیم ابوالخطاب و پیروان نخستین او، مانند مفاهیم ناطق و صامت، و تأکید آنان بر تأویل، و اندیشه‌ی ماهیت ادواری تاریخ دینی بشر، بعداً به‌گونه‌های دیگری در قالب یک نظام غنوصی (گنوسی) و عرفانی مورد استفاده‌ی اسماعیلیان نخستین قرار گرفت، و نیز با این که در برخی منابع اسماعیلیان، همچون *ام‌الکتاب*، که کتاب مقدس اسماعیلیان آسیای مرکزی است، و در آن ابوالخطاب دارای مقام عمده‌ای است و او را مؤسس مذهب نامیده و همسنگ سلمان به‌شمار آورده‌اند (لوپس، ۱۳۶۸: ۴۳)، و نیز در نوشته‌های نصیری‌ها که او را مؤسس فرقه‌ی اسماعیلیه دانسته‌اند (همان‌جا)، و حتی در برخی آثار جدید اسماعیلی (پارس‌وا، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۵۵) نقش او را بسیار مهم شمرده‌اند؛ ولی به‌طور کلی، تفاوت‌های فاحشی بین اصول عقاید خطابه که به الوهیت امامان خود اعتقاد داشتند، و اسماعیلیه، وجود داشت و در دوره‌ی فاطمیان، اسماعیلیان فاطمی شدیداً ابوالخطاب را به‌عنوان یک ملحد لعن کردند و منکر هر نوع ارتباطی بین اسلاف خود و خطابه شدند (قاضی نعمان، [بی‌تا]: ۴۹-۱/۵۰).

در نهایت، ابوالخطاب در دوره‌ی خلافت منصور و در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲ تا ۱۴۷ هجری قمری که دوره‌ی ولایت عیسی بن موسی در کوفه بود، خروج کرد. برخی خروج او و همراهان وی را که هفتاد نفر بوده‌اند، همراه با فریادهایی مبنی بر شهادت بر الوهیت امام

صادق (ع) دانسته‌اند. وی توسط عیسی بن موسی، احتمالاً در سال ۱۴۳ (یا ۱۳۸ هـ.ق) به اتهام خروج از دین و قول به اباحی‌گری، گردن‌زده شد (نوبختی، همان: ۶۲-۶۳).

پس از او پیروانش به چند فرقه تقسیم شدند. اشعری که ایشان را پنج فرقه می‌داند، می‌گوید: «همه آن‌ها می‌پندارند ائمه، نبی می‌باشند و از ایشان همیشه دو رسول نزد مردم موجودند. یکی صامت و دیگری ناطق. ناطق محمد است و صامت علی. این دو اینک بر روی زمین هستند و طاعتشان بر همه خلق واجب است. خطابه می‌پندارند ابوالخطاب نبی است. ایشان می‌پندارند ابوالخطاب خداست و جعفر بن محمد الصادق نیز خداست. ابوالخطاب از جعفر صادق و علی نیز بزرگ‌تر است» (اشعری، ۱۹۵۰: ۷۶).

جدای از تمام آنچه که بیان گردید، ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که پیدایش مذهب اسماعیلیه و حتی ادامه‌ی حیات آن، ارتباط مستقیمی با مسائل اجتماعی و اقتصادی در سده‌های نخست اسلامی نیز داشته است. در دو سده‌ی نخست حکومت عباسیان، شرق نزدیک اسلامی دستخوش تغییرهای اقتصادی مهمی شد. این تغییرها به ایجاد تحولات اجتماعی نیز منجر گردید و خلافت عباسیان را دستخوش فشارها و ناراضی‌های جدیدی ساخت. اشرافیت قبیله‌ای عرب دوران بنی‌امیه اینک جای خود را به طبقه‌ی فرمانروایانی سپرده بود که از بازرگانان، زمین‌داران، مردان سپاهی، مردان اداری، رؤسای دینی و دانشمندان تشکیل می‌شد. شهرک‌هایی که پایگاه نظامی بودند، از صورت یک اردوگاه ساده بیرون آمدند و به مراکز شهری و بازارهای مهمی تبدیل شدند (دفتری، ۱۳۷۵: ۱۴۵).

در این عرصه، با اجتماع و اقتصاد پیچیده‌اش، اختلاف و تضاد منافع جدیدی ظاهر شد. به بیان کلی، شهر اینک مرز کاملاً مشخص و متمایزی از مناطق روستایی یافته بود و منافع کشاورزان بی زمین و عشایر بدوی از منافع طبقات مرفه شهرنشین تمایز حاصل کرده بود. طبیعتاً گروه‌های محروم و مردم عادی به سوی هر نهضتی که مخالف با نظام موجود بود، گرایش پیدا می‌کردند. در چنین شرایطی، فرقه‌های انقلابی شیعی و به‌خصوص اسماعیلیان بودند که بیشترین کشش را برای این ناراضیان، خواه عرب و خواه عجم، داشتند. آنان در نتیجه‌ی تلاش مبلغان خود که به بسیاری از نقاط فرستاده شدند، توانستند عده‌ی زیادی از این محرومان را به خود جذب کنند و یک جنبش اجتماعی معترض به وضع موجود را به‌وجود آورند و تهدیدی جدی برای خلافت عباسی به حساب آیند. هر چند باید اضافه کرد که بعدها این گروه در مناطق مختلف سیاست‌های گوناگونی در پیش گرفت و حتی در برخی موارد تنها به جذب نخبگان و طبقات حاکم توجه کرد. این سیاست، به‌خصوص در خراسان و ماورالنهر، بیشتر مورد توجه قرار گرفت (دفتری، همان: ۱۴۶-۱۴۸).

## اسماعیلیه‌ی خالصه

در حالی که عظمت شخصیت امام صادق(ع) همه‌ی شیعیان را به نوعی اتحاد بخشیده بود و نفوذ معنوی امام و همچنین شرایط حاکم اجازه‌ی سربرداشتن نیروهای تندرو را نمی‌داد، پس از شهادت امام صادق(ع) در سال ۱۴۸ ه.ق، پیروان آن حضرت دچار اختلاف شدند و این اختلاف منجر به پیدایش شش گروه شد. از این میان، گروهی مدعی شدند که پس از امام صادق(ع)، امامت به فرزند او اسماعیل رسیده است. این گروه مرگ اسماعیل را انکار کردند و گفتند: شایع کردن این خبر که اسماعیل درگذشته، در واقع برای فریب دادن دشمنان بوده است. آنان همچنین مدعی شدند، اسماعیل نمی‌میرد تا هنگامی که برای رسیدگی کار مردم قیام کند. استدلال این گروه آن بود که امام صادق(ع) از امامت او خبر داده است و این در حالی است که امام جز حق نمی‌گوید؛ بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که اسماعیل درگذشته باشد. ایشان را اسماعیلیه‌ی خالصه نامیده‌اند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۷۹-۸۸؛ نوبختی، ۱۳۸۱: ۶۷-۸۱)، که در این مقاله به بررسی بیشتر آن خواهیم پرداختم.

از میان این شش فرقه، دو گروه از ادعای امامت اسماعیل پشتیبانی می‌کردند. اگرچه نام این گروه‌ها پس از رحلت امام صادق(ع) مطرح گردید، اما در حقیقت این گروه‌های کوفی زودتر، یعنی همان زمانی که اسماعیل وفات یافت، به وجود آمده بودند و این تاریخی است که ایوانوف و هانری کربن به عنوان آغاز رسمی پیدایش فرقه‌ی اسماعیلیه ذکر کرده‌اند (دفتری، ۱۳۷۵: ۱۱۴)، و ما در این مقاله به بررسی گروه اول، یعنی اسماعیلیه‌ی خالصه، می‌پردازیم.

نوبختی درباره‌ی این گروه می‌نویسد: «گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود، و مرگ اسماعیل در زمان پدرش را انکار کردند و گفتند این نیرنگی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است. چنان پنداشتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد تا این که زمین از آن وی گردد و به کار جهانیان پردازد. اسماعیل مهدی قائم است، زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پای بند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است. چون امام جز سخن راست نگوید، در آن هنگام که آوازه مردن او برخواست دانستیم که سخن او راست بود و وی نمرده و قائم آخرالزمان است. این دسته اسماعیلیان ویژه هستند» (نوبختی، همان: ۶۱). قمی نیز تقریباً همین نظرات را بیان کرده است (اشعری قمی، همان: ۸۰)، و این گروه را اسماعیلیه‌ی خالصه (خاص) می‌نامد. قمی درعین حال اسماعیلیه‌ی خالصه را با خطابیه یکی می‌داند (همان‌جا). نوبختی نیز گفتار مشابهی دارد (نوبختی، همان: ۶۲-۶۳).

گرچه ماهیت دقیق ارتباط میان اسماعیلیه‌ی خالصه و خطابیّه مبهم است، اما تردیدی نیست که شیعیان تندرو زمان امام صادق(ع)، به‌خصوص ابوالخطاب و پیروانش، علاوه بر این‌که زمینه‌ساز آغاز حرکت اسماعیلیان شدند، از جهات مختلف نیز بر اسماعیلیه‌ی نخستین نفوذ زیادی داشته‌اند، که قبلاً به برخی از این تأثیرات اشاره شد و نخستین‌گروه‌های اسماعیلی در محیط شیعیان امامی در جنوب عراق، خاصه کوفه - که در آن خطابیّه و غلات شیعی دیگر نیز فعالیت داشتند - ظاهر شدند و دهه‌های نخست حیات مستقل خود را نیز در همان‌جا گذراندند. شهرستانی، مؤلف متأخری که با اصول عقاید اسماعیلیه به خوبی آشنا بوده است، این گروه را اسماعیلیه‌ی واقفه می‌نامد؛ زیرا آنان سلسله‌ی امامان را در اسماعیل متوقف ساختند و پس از آن کسی را به امامت نپذیرفتند (شهرستانی، ۱۳۶۳: ۱۶۷-۱۶۸/۱). در این قسمت، با توجه به آنچه گفته شد، به بررسی نقش اسماعیل بن جعفر صادق(ع) می‌پردازیم.

### اسماعیل بن جعفر صادق

اسماعیل، فرزند ارشد امام جعفر صادق(ع)، کسی است که خلفای فاطمی و امامان اسماعیلی وی را جد خود و جانشین بر حق امام صادق(ع) می‌دانند و اعتقاد به امامت او سرآغاز جدایی شاخه‌ی اسماعیلیه از شیعیان امامی است. اصطلاح اسماعیلیه، به‌عنوان یکی از فرقه‌های شیعی، نیز برگرفته از نام اوست. با این‌که بخش بزرگی از تاریخ شیعه، از جنبش‌های فرقه‌ای گرفته، تا خلافت فاطمیان، زیر پوشش انتساب به اسماعیل پدید آمده است، اما گزارش‌های ناچیز و پراکنده‌ای درباره‌ی زندگی و فعالیت‌های وی در منابع ذکر شده، و چنین می‌نماید که نقش خود او در ترسیم وقایعی که به شکل‌گیری جنبش اسماعیلیه منتهی شد، اندک بوده است.

از لحاظ شناخت و نقد منابع، می‌توان گفت که سه دسته منابع امامی، اسماعیلی و سنی وجود دارد که حاوی گزارش‌هایی درباره‌ی اسماعیل است. بدیهی است که به سبب اختلاف در مسئله‌ی امامت، منابع امامیه و اسماعیلیه در این باره هماهنگی ندارند و منابع غیر شیعی نیز بیشتر به علل سیاسی و گرایش‌های ضد اسماعیلی، گزارش‌های اسماعیلیه را تأیید نمی‌کنند. از این میان، اطلاعات برگرفته از آثار اسماعیلی نیز از اعتبار کافی برخوردار نیستند، زیرا اولاً به ندرت حاوی داده‌های تاریخی هستند و آنچه درباره‌ی اسماعیل آورده‌اند، بیشتر به افسانه و باورهای فرقه‌ای شبیه است و در واقع نمی‌توان از این آثار آگاهی‌های مستقل و مورد اعتمادی درباره‌ی اسماعیل، جدای از آنچه متأثر از منابع امامی است، به‌دست

آورد (قاضی نعمان، ۱۴۱۴: ۳۰۹-۱/۳۱۰؛ داعی ادریس، ۱۹۸۵: ۴/۳۳۲)؛ دو دیگر آن که از نخستین سال‌های آغاز دعوت اسماعیلی تا ظهور فاطمیان - که اصطلاحاً دوره‌ی ستر نامیده می‌شود - آثار مکتوب اسماعیلی کمتر به جای مانده، و یا توسط فاطمیان دستخوش حذف و اصلاح گردیده است تا با اعتقادات رسمی آنان سازگار افتد (دفتری، ۱۳۷۵: ۹۶). در این میان، منابع امامیه به سبب این که حاوی گزارش‌های دقیق‌تر و بر گرفته از روایت‌های منقول از محافل داخلی شیعه و اصحاب و یاران امام صادق (ع) است، چنین می‌نماید که بیشتر شایسته‌ی اعتماد است و نیز تصویر روشن‌تری از زندگی اسماعیل را ترسیم می‌کند. تحقیقات اخیر درباره‌ی اسماعیلیه، براهمیت منابع امامی اثنا عشری راجع به اسماعیل و پدید آمدن اسماعیلیه تأکید کرده‌اند (همان‌جا).

براساس گزارش منابع، مادر اسماعیل، فاطمه دختر حسین بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) بود. گفته شده است که امام صادق (ع) در زمان حیات فاطمه، همسر دیگری اختیار نکرد و به همین سبب، حدود ۲۵ سال پیش از ولادت امام کاظم (ع)، آن حضرت بجز اسماعیل و برادرش عبدالله، فرزند دیگری نداشته است (رازی، ۱۳۹۲: ۲۸۸). در بسیاری از منابع آورده‌اند که اسماعیل مورد علاقه و محبت شدید پدر بوده است. شیخ مفید در *الارشاد* در این زمینه آورده است: هنگامی که اسماعیل وفات نمود، امام شدیداً گریان و نالان شد و درد و حزن بزرگی او را فراگرفت و با پای برهنه و بدون رداء به تشییع او رفت و دستور داد که پیش از دفنش تابوت او را بارها به زمین بگذارند و صورتش را باز و به او نگاه می‌کرد (شیخ مفید، ۱۳۷۷: ۲۸۴-۲۸۵). کلینی از حریر بن عبدالله سجستانی نقل نموده است که جناب اسماعیل پولی داشت و یک مرد قریشی می‌خواست به یمن برود. اسماعیل به پدر گفت که بابا، فلانی می‌خواهد به یمن برود و من این مقدار دینار دارم؛ آیا شما صلاح می‌دانید که این مال را به ایشان بدهم تا از یمن چیزهایی برای من خریداری کند؟ امام فرمود: ای فرزند دلبندم، آیا شنیده‌ای که او شرابخوار است؟ اسماعیل گفت مردم این‌طور می‌گویند. امام فرمود: فرزندم این کار را نکن... (کلینی، ۱۳۶۳: ۵/۲۹۹).

تاریخ تولد اسماعیل به درستی روشن نیست، اما با توجه به این که تولد امام صادق (ع) در آغاز دهه‌ی هشتم سده‌ی نخست هجری قمری، و اسماعیل فرزند ارشد ایشان است، و نیز با ملاحظه‌ی این نکته که تقریباً ۲۵ سال اختلاف سنی میان امام کاظم (ع) و اسماعیل بوده است، می‌توان حدس زد که اسماعیل در نخستین سال‌های سده‌ی دوم هجری قمری به دنیا آمده باشد. عارف تامر تولد او را در سال ۱۱۰ هجری قمری و در شهر مدینه دانسته است (تامر، ۱۹۹۱: ۱/۱۱۷).



اگرچه به اعتقاد گروهی از اسماعیلیان و به گزارش برخی منابع اسماعیلی، وفات اسماعیل پس از فوت امام صادق (ع) بوده، اما بنابر بیشتر منابع، مرگ او در زمان حیات پدر اتفاق افتاده است (اشعری، ۱۳۶۱: ۸۰؛ شیخ مفید، ۱۳۷۷: ۲۸۵). با این‌که بیشتر منابع درگذشت وی را در سال ۱۴۵ هجری قمری ضبط کرده‌اند (صابری، ۱۳۸۳: ۲/۱۰۹)، اما روایت‌هایی نیز مبنی بر درگذشت او زودتر از این سال وجود دارد (دفتری، ۱۳۷۵: ۱۱۷). بر پایه‌ی آنچه در بسیاری از منابع موجود به طرق و اشکال مختلف روایت گردیده است، اسماعیل در منطقه‌ای به نام غریض در نزدیکی مدینه از دنیا رفت و تابوت وی بر دوش مردم در حالی به گورستان بقیع تشییع شد که امام صادق (ع) با وضعیتی غیر معمول پیشاپیش آن حرکت می‌کرده است. امام (ع) پیش از دفن اسماعیل بارها پوشش وی را کنار زده، و به گونه‌ای سعی نموده است تا مرگ اسماعیل را برای همگان آشکار سازد (قاضی نعمان، ۱۴۱۴: ۱/۳۰۹؛ شیخ مفید، ۱۳۷۷: ۲۸۵). حتی در برخی منابع ذکر شده است که حضرت صادق (ع) جمعی از معاریف و مشایخ و نیز والی مدینه را که از جانب بنی‌عباس منصوب بود، بر مرگ اسماعیل شاهد گرفت و اقدام به تهیه‌ی محضر یا استشهادیه‌ای نمود که خط و امضای شهود در آن دیده می‌شد (جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۱۴۶). صحت گزارش اخیر، به‌ویژه باتوجه به این‌که در منابع امامیه اشاره‌ای بدان نشده، محل تردید است. این امر بدین سبب بوده است که ظاهراً جمعی از شیعیان و پیروان امام صادق (ع) به امامت اسماعیل پس از ایشان اعتقاد داشته‌اند و آشکار نمودن مرگ اسماعیل تنها برای زدودن این تصور از اذهان بوده است. تفسیری که امامیه از رفتار امام صادق (ع) در قضیه‌ی مرگ اسماعیل دارند، منطبق بر همین دیدگاه است. برپایه‌ی روایتی منقول از زرارة بن اعین، ساعاتی پس از مرگ اسماعیل و پیش از دفن او، امام صادق (ع) حدود ۳۰ تن از اصحاب و یاران نزدیک خود را درباره‌ی مرگ فرزندش شاهد گرفت (نعمانی، ۱۳۶۳: ۴۶۷-۴۶۹).

اما گفتنی است که برخی از منابع اسماعیلیه از دیدگاهی دیگر به قضیه‌ی مرگ اسماعیل نگریسته‌اند. مطابق این منابع، اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا نرفته بود و اعلام مرگ او توسط امام (ع) صرفاً به قصد پوشش و مخفی‌کاری و برای فریب دستگاه حکومت عباسی صورت گرفت که درصدد متوقف ساختن حرکت امامان شیعی بود (همان‌جا). سعد بن عبدالله اشعری نقل کرده است که گروهی از اسماعیلیه پس از امام صادق (ع) معتقد شدند که اسماعیل زنده است (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۸۰). حتی در برخی منابع اسماعیلی ذکر شده که اسماعیل مدتی پس از وفات امام صادق (ع) در بصره بوده و کراماتی نیز از وی ظاهر شده

است (حامدی، ۱۹۷۹: ۱۹۲). چنین می‌نماید که گزارش‌های مذکور تماماً ناشی از یک باور فرقه‌ای است، نه واقعیت‌های تاریخی.

به‌ظاهر گزارش‌های حاکی از ارائه‌ی استشهدادیه‌ی مرگ اسماعیل به منصور دوانیقی خلیفه‌ی عباسی وقت که مربوط به بعد از ظهور اسماعیل در بصره است، نیز فراتر از باورهای فرقه‌ای، اصلی ندارد و چنان‌که گزارش‌های رسمی اسماعیلیه نیز معترفاند (قاضی نعمان، ۱۴۱۴: همان‌جا)، اسماعیل در زمان حیات‌پدر از دنیا رفته‌است.

با این حال، به‌نظر می‌رسد برخی منابع با طرح این دعوی، حتی اعلام امامت امام کاظم (ع) را نیز پوششی برای همین موضوع قلمداد کرده‌اند. همچنین همین منابع معتقدند اسماعیل در سال ۱۴۵ هجری قمری یعنی همان سالی که بیشتر منابع سال درگذشت او می‌دانند، به دستور امام صادق (ع) برای گسترش دعوت به سلمیه رفت (غالب، ۱۹۵۳: ۸۷-۸۸).

در مجموع و با دقت به آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که آگاهی‌های ما درباره‌ی زندگی و فعالیت‌های اسماعیل اندک است و از شخصیت، نحوه‌ی نگرش و اعتقادات او چیزی دانسته نیست. تنها برخی روایت‌های پراکنده که به واسطه‌ی منابع امامیه و بیشتر توسط کشتی نقل شده است، می‌تواند برخی از زوایای شخصیت اسماعیل را آشکار سازد. مهم‌ترین مطلبی که از آن گزارش‌ها به‌دست می‌آید، این است که اسماعیل با برخی از گروه‌های افراطی شیعی و غالیان که رفتار و اعتقادات آن‌ها با منش و مشی امام صادق (ع) سازگار نبوده، ارتباط داشته، و امام (ع) نیز از این روابط، آگاه، اما ناخشنود بوده است. در این میان، مفضل بن عمر جعفی، یکی از یاران و شیعیان امام (ع) که گاه راوی روایت‌های آمیخته به اندیشه‌ی غالیان نیز بوده، و زمانی با خطابه‌ی سر و سرّی داشته، بیش از همه در برقراری این ارتباط‌ها سهم داشته است. بنابر گزارش کشتی (کشتی، ۱۳۴۸: ۳۲۱)، زمانی امام صادق (ع) وی را به الفاظ مشرک و کافر خطاب نموده، و خشم خود را نسبت به ارتباط او با فرزندش اسماعیل ابراز داشته است. راوی در ذیل همین روایت، مفضل را حلقه‌ی ارتباط اسماعیل با خطابه‌ی معرفی نموده است. همچنین نقل شده است که اسماعیل در چند طرح ضد حکومت عباسی مشارکت کرده، و در یکی از این موارد در کوفه با بسام بن عبدالله صیرفی، یکی از غالیان و انقلابیان شیعی، همکاری داشته است. پس از کشف طرح اخیر که احتمالاً مربوط به سال ۱۳۸ هجری قمری بوده است، امام صادق (ع)، اسماعیل و بسام به پایتخت عباسی در حیره احضار شدند و در آنجا خلیفه منصور، حکم به قتل بسام داد و اسماعیل را عفو کرد. این یکی از چندین موردی بوده که امام صادق (ع) علناً از همکاری

اسماعیل با غلات شیعه و گروه‌هایی که باعث گمراهی فرزندش می‌شدند، اظهار نارضایی کرده است (کشی، همان: ۲۴۴-۲۴۵). چگونگی این ارتباط و نوع مراددهی اسماعیل با گروه‌های افراطی و غالی، چندان روشن نیست؛ اما مطابق آنچه از گزارش‌های موجود به‌دست می‌آید، گروه‌های غالی و به ویژه خطابیّه، طرح مسئله‌ی امامت اسماعیل و جانشینی امام صادق (ع) توسط او را در سر داشته‌اند. کشی روایتی نقل کرده که مطابق آن، زمانی مفضل بن عمر شخصی را مأمور کرد تا در حضور امام صادق (ع)، امامت اسماعیل پس از وی را مطرح سازد (همان، ۳۲۵-۳۲۶).

اگرچه برخی بر این باورند که ابوالخطاب و اسماعیل در زمان حیات امام صادق (ع) به یاری یکدیگر نظامی از عقاید را پایه‌گذاری کردند که اساس کیش اسماعیلی شد (لويس، همان: ۴۲)، اما پیداست که دلیلی بر این مدعا وجود ندارد و صرفاً از ارتباط اسماعیل با خطابیّه نمی‌توان نتیجه گرفت که اسماعیل برای پی‌ریزی یک حرکت سیاسی- فرهنگی تلاش می‌کرده است. حتی دلیلی وجود ندارد که براساس آن بگوییم اسماعیل خود مدعی امامت بوده است.

گفتنی است که علمای امامیه همواره منکر وجود هرگونه نص بر امامت اسماعیل بوده‌اند و فراتر از تصور گروهی از شیعیان و مردم، به هیچ اصلی برای امامت اسماعیل باور ندارند. به اعتقاد ایشان، از آنجا که هیچ نص معتبری درباره‌ی اسماعیل نقل نشده، و به‌ویژه آن‌که وی در زمان حیات پدر از دنیا رفته، بدیهی است که قول به امامت او پذیرفته نیست. حتی موارد بسیاری وجود دارد که امام صادق (ع) صریحاً امامت اسماعیل را رد کرده است. حدیث منقول از فیض بن مختار از مشهورترین احادیث در این باره است (کشی، همان: ۳۵۴-۳۵۶). البته نباید از نظر دور داشت که اسماعیل فرزند ارشد امام (ع) بوده، و طبیعی است که جمعی تصور کنند وی جانشین پدر است. نکته‌ی جالب دیگر آن است که در منابع اسماعیلی و فاطمی، به‌ویژه در آثار قاضی نعمان، نیز هیچ نصی درباره‌ی امامت اسماعیل روایت نشده است. تنها جعفر بن منصور الیمن، بدون ذکر سلسله‌ی راویان، درباره‌ی امامت اسماعیل و نص بر او احادیث غیر مشهوری آورده است (ابن منصور الیمن، ۱۹۸۴: ۲۵۶). همچنین نباید از یاد برد که در برخی منابع اسماعیلی و غیر اسماعیلی صریحاً گفته شده است که خلفای فاطمی نخست به جای اسماعیل، برادرش عبدالله افضح را امام و جد خود معرفی می‌کرده‌اند و سپس از این امر عدول نموده، و امامت اسماعیل را مطرح ساخته‌اند (همدانی، ۱۹۵۸: ۹-۱۲). این موضوع خود حاکی از آن است که فاطمیان در آغاز کار، طرح روشنی از مسئله‌ی امامت نداشته‌اند.

در آثار امامیه نیز به‌طور محدود گزارش‌هایی حاکی از وجود نص درباره‌ی اسماعیل به چشم می‌خورد (طوسی، ۱۴۱۱: ۸۲-۸۳)؛ اما نباید از نظر دور داشت که این احادیث به وضوح با اعتقاد علمای امامیه سازگار نیست. به‌علاوه، در احادیث مذکور به قضیه‌ی بداء اشاره شده است که باعث می‌شود درباره‌ی صحت آن به‌طور جدی تردید کنیم؛ زیرا احادیث نقل شده در آثار امامیه راجع به حاصل شدن بداء درباره‌ی اسماعیل به مسئله‌ی امامت ربط داده نشده است. توضیح آن که احادیث مشهوری به طرق و مضامین مختلف از امام صادق (ع) درباره‌ی بداء نقل شده است که تقریباً مضمون همه‌ی آن‌ها حاکی از حصول بداء درباره‌ی اسماعیل است. بداء نزد شیعه عبارت است از این اعتقاد که خداوند بنا بر مصالحی مشیتش را تغییر می‌دهد. به‌عبارت دیگر، بداء به معنای نسخ در تکوین است. منابع اسماعیلی قضیه‌ی بداء درباره‌ی اسماعیل را با مسئله‌ی امامت وی مربوط ساخته‌اند و از آنجا که به اعتقاد شیعه بداء در مسئله‌ی امامت جایز نیست، بر امامیه خرده گرفته‌اند (جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۱۴۵). منابع امامیه هیچ‌گاه ارتباط قضیه‌ی بداء با امامت اسماعیل را نپذیرفته‌اند و معتقد نیستند که در آغاز نص بر امامت اسماعیل صادر شده و سپس با حصول بداء، وی از امامت عزل‌گردیده است. از دیدگاه مفید، حصول بداء درباره‌ی اسماعیل مربوط به کشته شدن اسماعیل است. بدین معنا که خداوند نخست در سرنوشت اسماعیل کشته شدن را مقدر کرده بود و سپس به دعای امام صادق (ع) بداء حاصل شد و خداوند از کشته شدن وی درگذشت. مفید تفسیر ذکر شده را مستند به روایتی از امام صادق (ع) نموده است (سید مرتضی، [بی‌تا]: ۱۰۲). در برخی دیگر از منابع امامیه حصول بداء درباره‌ی اسماعیل بدان سبب بوده که مردم ظاهراً وی را امام می‌دانسته‌اند و با مرگ وی در زمان حیات پدر، آنچه سابقاً بر مردم آشکار نبوده، بر ایشان ظاهر شده است. بنابراین عقیده، بداء ظهور امری است از جانب خداوند که قبلاً ظاهر نبوده، اگرچه در علم خداوند ظاهر بوده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۸۲-۸۳).

از جمله مسائلی که درباره‌ی اسماعیل از منابع امامی برمی‌آید، این است که وی نه تنها از جانب امام صادق (ع) منصوص به امامت نبود، بلکه اساساً رفتارهایی از خود بروز می‌داد و در محافلی آمد و شد می‌کرد که باعث می‌شد در صلاحیت‌های اخلاقی وی تردید شود و اساساً شایستگی جانشینی امام (ع) را نداشته باشد (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۲ و ۴۰۱). از جمله‌ی این رفتارها موضوع شرابخواری او بود. اگرچه در این باره روایت‌هایی وجود دارد، اما اکثر محققان امامیه اولاً آن‌ها را ضعیف می‌دانند (خوئی، ۱۳۶۹: ۱۲۴-۳/۱۲۷)؛ و ثانیاً با توجه به رفتار امام صادق (ع) بعد از درگذشت اسماعیل، این موضوع را صحیح نمی‌دانند و معتقدند این مسئله مربوط به اسماعیل بن جعفر نبوده، بلکه برای شخص دیگری که همنام اسماعیل بوده

اتفاق افتاده است (امین، ۱۴۰۳: ۳/۳۱۸). با همه‌ی این‌ها، برخی اصرار دارند که شیعیان امامی، اسماعیل را شرابخوار می‌دانند و همین موضوع را علت برکناری او از مقام امامت به حساب می‌آورند (لويس، همان: ۴۷-۴۸). خود اسماعیلیه نیز این موضوع را به‌شدت رد کرده و دلیل بیان آن را اختلاف امامیه با خود دانسته‌اند و لذا پاسخ‌هایی نیز بر رد این اتهام بیان داشته‌اند (خراسانی فدائی، ۱۳۷۳: ۱۵-۱۶). حتی در اظهار نظری جالب، گفته‌اند در صورت صحت اثبات خوردن شرب توسط اسماعیل، این امر نشانه‌ی آغازگری یک تحول و نگرش نو در بینش اسلامی بوده که به این طریق آشکار شده است. بینشی بر مبنای برداشت‌های عقل‌گرایانه و خردبینانه و تأویل‌گرانه از مظاهر و نمودهای اسلام و این‌که مواردی از شریعت را ساخته و پرداخته‌ی مصلحتی و برداشت سلیقه‌ای به‌دور از معانی واقعی آن دانسته، آن‌را غیرالهی، بلکه ابزاری خوانده است که می‌توانسته وسیله قرار گیرد و گاهی برای اسلام مضر باشد (پارس‌وا، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

### نتیجه‌گیری

به‌هرحال، همان‌گونه که اشاره شد، اسماعیلیان خالصه یا خاص یا واقفه، از مدعای خود یعنی امامت اسماعیل چنین دفاع می‌کردند که امام صادق(ع) به‌عنوان یک امام نمی‌توانسته است جز حقیقت بگوید و وی سخنی که حق اسماعیل را بر امامت زایل سازد، بر زبان نرانده بوده است؛ از این‌رو، آنان دلیلی برای برگرفتن بیعت خویش از اسماعیل نداشتند. در حقیقت، این گروه معتقد بود که امام صادق(ع) صرفاً از روی تقیه و برای حفظ جان اسماعیل از دست عمال عباسی، مرگ فرزندش را اعلام کرده بود؛ چنان‌که آمده است، امام صادق(ع) در سال ۱۳۸ هجری قمری ادعا کرد که فرزندش اسماعیل درگذشته است و گروهی را در حضور نماینده‌ی رسمی منصور بر آن شاهد گرفت. او می‌خواست امر را بر مأموران حکومت مشتبه سازد؛ زیرا اسماعیل تعالیمی برضد حکومت منتشر می‌کرد و مورد تعقیب بود؛ ولی اسماعیل از مدینه به بصره رفت و در سال ۱۴۵ هجری قمری درگذشت. اسماعیلیان خالص یا خالصه همچنین بر مدعای خود استدلال‌های دیگری نیز داشته‌اند، از جمله آن‌که اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق(ع) بود، و امامت نیز حق بزرگ‌ترین فرزند امام است؛ دیگری آن‌که چون مدار دور امام هفت تاست، شش امام ظاهر و هفتمی مستور از نا اهل و قائم است و او زنده خواهد بود، تا وقتی که در آخرالزمان باز آید و مهدی او باشد. روایاتی که در مورد زنده بودن اسماعیل در منابع اسماعیلی آمده و قبلاً به آن‌ها اشاره گردید، برای تبیین همین امر است. با این حال، این نگرش به امامت اسماعیل نتوانست عده‌ی زیادی از اسماعیلیان را راضی و قانع

سازد؛ به‌همین سبب، بسیاری از آنان به اندیشه‌ی امامت محمدبن اسماعیل روی آوردند و لذا اسماعیلیه‌ی خالصه بسیار زود و تقریباً در همان زمان تأسیس، دچار اضمحلال گردید؛ به گونه‌ای که گزارش کرده‌اند، در زمان او (م. ۴۱۳.ق) کسی بر این عقیده باقی نبوده است. با امعان نظر به آنچه بیان گردید، می‌توان چنین نتیجه گرفت که پیروان اسماعیلیه‌ی خالصه یا خالص یا واقفه،

۱. براساس برخی گزارش‌ها، شیعیانی بودند که بعد از آن که امام جعفر صادق (ع) پس از درگذشت اسماعیل، امامت امام موسی کاظم (ع) را اعلام نمود، گرچه امام صادق خود زنده بود، حاضر به پذیرش این امر نشدند و بر امامت اسماعیل باقی ماندند.
۲. برخی شیعیان غالی و تندرو بودند که یا توانسته بودند در زمان حیات اسماعیل با او ارتباط برقرار کنند و او را با برخی اندیشه‌های خود همراه سازند، یا آن که برای نفوذ عقاید خود در میان شیعیان و به‌دست آوردن جایگاهی خاص، خود را به اسماعیل مرتبط می‌دانستند.
۳. گروهی بودند که بر محوریت اندیشه‌ی مهدویت و امام قائم، و نیز جایگاه امام هفتم در این خصوص بر امامت اسماعیل توقف نمودند. این اندیشه خصوصاً بعداً توسط برخی از منابع اسماعیلی و ذیل عنوان سبعیه در برخی منابع ملل و نحل مورد توجه قرار گرفت.
۴. جماعتی که به‌دنبال فعالیت سیاسی بودند و در حقیقت در پی به‌دست آوردن قدرت به مسائل مذهبی توجه داشتند، چون در میان پیروان اسماعیل گوناگونی‌های فراوان وجود داشت، آنان نیز از شرایط موجود در بین اسماعیلیان خالصه استفاده کردند و به آنان پیوستند.

#### کتابنامه

۱. آریا، غلامعلی. ۱۳۸۲، *تاریخ فرق اسلامی و مذاهب کلامی*، تهران، انتشارات پایا.
۲. آقائوری، علی. ۱۳۸۶، *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان*، چ ۲، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. ابن منصور الیمن، جعفر. ۱۴۰۴.ق، *سرائر و اسرار النطقاء*، تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس.
۴. اشعری قمی، سعد بن عبدالله. ۱۳۶۱، *المقالات و الفرق*، به تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. ۱۹۵۰م، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالمجید، قاهره، مکتبه النهضة المصریه.

۶. اقبال، عباس. ۱۳۴۵، *خاندان نویختی*، ج ۲، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
۷. امین، سیدمحسن. ۱۴۰۳ق، *اعیان الشیعه*، تحقیق سیدحسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۸. اندلسی ظاهری ابن حزم، علی ابن احمد. ۱۹۹۹م، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، حواشی احمد شمس الدین، بیروت، دارالمکتب العلمیه.
۹. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد. ۱۳۸۵، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی.
۱۰. پارس وا، عباس. ۱۳۸۴، *سه الف: ایران، اسلام، اسماعیلیه*، تهران، انتشارات قوانین.
۱۱. تامر، عارف. [بی تا]، *الامامه فی الاسلام*، بیروت، منشورات دارالکتاب العربی.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۹۹۱م، *تاریخ الاسماعیلیه*، لندن، ریاض رئیس للکتب و النشر.
۱۳. جوینی، محمد. ۱۳۷۵، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، دنیای کتاب.
۱۴. الحامدی، ابراهیم بن الحسین. ۲۰۰۰م، *کنز الولد*، بیروت، دارالاندلس.
۱۵. خراسانی فدایی، محمد بن زین العابدین. ۱۳۷۳، *تاریخ اسماعیلیه (هدایت المؤمنین الطالبین)*، به تصحیح و اهتمام الکساندر سیمیونوف، ج ۲، اساطیر.
۱۶. خمینی، سیدحسن. ۱۳۸۹، *فرهنگ جامع فرق اسلامی*، ج ۳، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۷. خوئی، سیدابوالقاسم. ۱۳۶۹، *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه.
۱۸. دفتری، فرهاد. ۱۳۷۵، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزان‌روز.
۱۹. رازی، ابوحاتم. ۱۳۹۲ق، *الزینه (بخش سوم)*، تصحیح عبدالله سلوم سامرای (چاپ شده در ضمیمه کتاب *الغلو و الفرق الغالیه فی الحمار الاسلامیه* از همین مصحح)، بغداد، دارالحریه.
۲۰. زکار، سهیل. ۱۹۸۹م، *اخیر القرامطه*، ریاض، دارالکوثر.
۲۱. سیدمرتضی، علی. [بی تا]، *الفصول المختاره من العیون و المحاسن شیخ مفید*، نجف، مطبعة حیدریه.
۲۲. شهرستانی، محمد عبدالکریم. ۱۳۶۳، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بن فتح بدران، ج ۳، قم، انتشارات شریف رضی.
۲۳. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن. ۱۴۰۴ق، *اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال طوسی)*، به تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، مؤسسه‌ی آل‌البتیت.
۲۴. صابری، حسین. ۱۳۸۳، *تاریخ فرق اسلامی*، ج ۲، تهران، انتشارات سمت.
۲۵. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن. ۱۴۱۱ق، *الغیبه*، به کوشش عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، [بی تا].
۲۶. غالب، مصطفی. ۱۹۵۳م، *تاریخ الدعوة الاسماعیلیه*، بیروت، دارالاندلس.

۲۷. قاضی نعمان، ابوحنیفه نعمان بن محمد. [بی تا]، *دعائم الاسلام*، به تحقیق محمد عبدالغفار، قاهره، مکتبه مدبولی.
۲۸. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ ه.ق، *شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار*، تحقیق حسینی جلالی، بیروت، دارالثقلین.
۲۹. قرشی، داعی ادريس عمادالدين. ۱۹۸۵ م، *تاریخ الخلفاء الفاطميين بالمغرب*، القسم الخاص من کتاب *عیون الاخبار*، تحقیق محمد الیعلوی، بیروت، دارالاندلس.
۳۰. \_\_\_\_\_، ۱۹۸۵ م، *عیون الاخبار و فنون الآثار*، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس.
۳۱. کشی، ابوعمرو محمد بن عمر. ۱۳۴۸، *اختیار معرفة الرجال (رجال معرفة الناقلین، رجال کشی)*، مقدمه و تصحیح حسن مصطفوی، مشهد، دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مشهد.
۳۲. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. ۱۳۶۳، *الکافی*، به تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۳. لالانی، آرزینا آر. ۱۳۸۱، *نخستین اندیشه‌های شیعی: تعالیم امام محمد باقر*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزانه روز.
۳۴. لویس، برنارد. ۱۳۶۲، *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس.
۳۵. لویس، برنارد و دیگران. ۱۳۶۸، *اسماعیلیان در تاریخ*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی.
۳۶. مجهول المؤلف. ۱۹۵۸ م، *فی نسب الخلفاء الفاطمیین*، تقدیم حسین همدانی، قاهره، الجامعه الامریکیه.
۳۷. مفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان. ۱۳۷۷ ه.ق، *الارشاد*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. \_\_\_\_\_، ۱۴۱۳ ه.ق، *الفصول المختاره من العیون و المحاسن*، قم، کنگره‌ی شیخ مفید.
۳۹. نعمانی، محمد. ۱۳۶۳، *غیبت*، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران، [بی تا].
۴۰. نوبختی، حسن بن موسی. ۱۳۸۱، *فرق الشیعه*، ترجمه محمدجواد مشکور، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۱. همدانی، رشیدالدین فضل الله. ۱۳۸۱، *جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس، چ ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.